

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث شد راجع به قاعده العقود تابعة للقصود، عرض کردیم آنی که به ذهن ما می آید این طور است، یک عبارتی را ایشان، عبارت
مغنی المحتاج، این در فقه شافعی است، من در بحث گذشته اشاره ای کردم نمی خواستیم وارد بحثشان بشوم، این که العبرة فی العقود
بمقاصده این در فقه حنفی ها بوده و به کار های آن ها هم می خورد این جور چیز ها، ایشان نقل می کند که در کتاب مغنی المحتاج
از اکثر شافعیه که می گویند العبرة باللفظ لا بالقصد، البته آن جا باز تعبیر به عبرة کرده بود، عرض کردیم آنی که به ذهن ما می آید
و عرض کردیم این مطالبی را که یک مقدارش را خواندیم و یک مقداریش را هم نخواندیم به ذهن ما می آید که تحلیل آن مسئله
اینی است که خدمتان عرض کردم، آن تحلیل اساسیش در این قسمت است که در باب انشاءات لفظ همان نقشی را دارد که در باب
اخبار دارد.

یکی از حضار: أن العبرة فی العقود باللفظ أو بالمعنی

آیت الله مددی: ببینید العبرة باللفظ أو المعنی

یکی از حضار: والأصحاب تارة يعتبرون اللفظ، وهو الأكثر

آیت الله مددی: اصحاب مراد شوافع است. يعتبرون اللفظ، عرض کردم من به ذهنم می آمد که قاعدتا شافعی ها نباید آن حرف حنفی
ها را قبول بکنند لکن چون در کتاب اشباه و نظائر سیوطی بود و آن هم شافعی بود از این جهت به ایشان نسبت دادند و إلا از این
عبارت معلوم می شود که اکثر شافعی ها مثل همین تصور ما حساب و مدار را بر لفظ بردند نه بر قصد، این در فقه حنفی بود که بر
قصد بردند، علی ای حال به ذهن من این طور خطور می کند که این عبارت العقود تابعة للقصود روی آن فقه حنفی کاملاً واضح شد،
العبرة فی العقود للمقاصد و المعانی لا للالفاظ و المبانی، این تعبیر تعبیر روی مبنای خودشان روشنی است، تعبیر عبرت خوب است،

یعنی ما باید از لفظ عبور بکنیم ببینیم چه چیزی می خواهد انجام بگیرد، مثلاً اگر گفت وهبتک هذا الثوب بهذا القلم آن چه که الان انجام گرفته یا نقل است که این را گفتیم نزدیک تر است یا تملیک است یعنی ملکیت ثوب برای طرف مقابل است، می خواهد مالک باشد، این مقصد اگر باشد اسمش بیع است ولو به صیغه وهبتک گفته لفظ را نگاه نمی کنیم، عبور می کنیم به آن چیزی که مقصد و معناست، معنا هم در این جا به معنای مقصود و آن قصد اصلی، لذا من فکر می کنم اصل این مطلب بر می گشت به همان نکته ای که عرض کردیم که در باب انشاء که یکی هم عقود است شان لفظ فقط ابراز است یا لفظ ایجاد می کند؟ اینی که ایشان به اکثر اصحاب شافعی نسبت می دهد آن ها هم همین مبنا را می گویند، آن ها می خواهند این را بگویند که لفظ ایجاد می کند و تعجب هم می کنم، گاهی اوقات ما در خودمان هم شک می کنیم، به نظر ما مطلب واضح است، نکته فنی مطلب واضح است اما در این عباراتی که بعضی هایشان را خواندیم این تحلیل را که خدمتان عرض کردیم نیامده است.

آن وقت مراد این عبارت این می شود و طبعاً اگر عبارت دارای دو معنا باشد در بحث های علمی مخصوصاً جاهایی که بحث های حقوقی و قانونی است نباید لفظ محتمل و مجمل را بکار برد، باید لفظ صریح و روشن و واضح باشد، این مراد این می شود که شما هر قصدی را که دارید این قصد را باید در ضمن یک عقد معینی انجام بدهید. یک عقد دیگری بخواهید انجام بدهید و بعد بگویید نتیجه آن بوده این کافی نیست، چون عقد خودش به معنای گره است، عقده یعنی گره، یعنی چسباندن، این طور نیست که دو تا اعتبار جدای از هم باشد، خوب دقت بکنید و لذا من عرض کردم در تعریف بیع انشای تملیک عین در مقابل تملک عوض، آن ها گفتند بعوض یا بنقد، من عرض کردم اگر واقعا بخواهیم دقیقاً معنای عقد را بگوییم در حقیقت معنای عقد این است که می خواهد کتاب را تملیک بکند که در مقابل آن صد تومان را تملک بکند، نه این که تملیک در مقابل یا مبادلة مال بمال و لذا اگر ما باشیم و از نظر فنی مبادلة مال بمال را یک جور معنا می کنیم، تملیک عین بنقد یک جور معنا می کنیم، تملیک در مقابل تملک جور دیگری معنا می کنیم، عرض کردیم در تاریخ بشر، ما از اطلاعاتی که در این جهت داریم اطلاعات بسیار دقیقی را مثلاً از قوانین در ایران و در زمینه مجوسی خیلی کم داریم، دیگر هند و چین هیچی، یک مقدار تفکرات رومی و یونان باستان آمد، در خود منطقه هم خواهی

.....

نخواهی خود دنیای عرب و دنیای اسلام و بعد خود روایات و خود اهل بیت هم طبعاً تصویر معینی دارند یعنی وجه روشنی را دارند در دنیای چین و این قسمت ها را که اطلاع نداریم، از قسمت های غربی زمان همان اوائل و صحابه یک مقدار اطلاع داریم که احتمالاً بعضی از نصوص از آن هم باشد و غرب معاصر را هم نسبتاً اطلاع داریم لکن من معتقدم غرب معاصر شاید به تفکرات اسلامی بعد از نگ های صلیبی بیشتر متأثر باشد و روشن شد که اصولاً در هم غرب قدیم و هم غرب جدید دو تصور اساسی در باب بیع هست، یکی این که بیع تعهد است و با بیع تملیک پیدا نمی شود، چهار تا تعهد درست کردند مثلاً سالم باشد تعهد پیدا کردند، مال کسی الی آخره، چهار تا تعهد، بعد که به او اعطا می کند می گیرد با او مالک می شود یعنی در حقیقت اصلاً مملک همان معاطات است، مملک همان تسلیم و تسلیم است، عقد تملیک نمی آورد، این در غرب هم هست، در عده ای از کشور ها فعلاً موجود است، در مقابل یک تصویری است که خود عقد تملیک است تعهد نیست، خودش قرارداد است یعنی یک کاری است که دو تا مطلب را به همدیگر گره می زند که من عرض کردم در آیه مبارکه اوفوا بالعقود که حالا بعدش هم توضیحی عرض می کنیم در سوره مائده آمده من آخر ما نزل، اولش هم این است: یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود، این بعد از آیه تجارة عن تراض و احل الله البیع است، احتمالاً نظر مبارک نهایی این بود که آن ها هم بیع و تجارت این ها هم داخل در عقود باشند و اصطلاح عقود با همان عقود شکلی می خورد نه عقود رضائی، اصطلاح عقود و لذا آقایان علمائی که آمدند اصلاً گفتند مراد از عقود آنی که لفظ است و اگر ما با آیه دیگری اخذنا منکم میثاقاً غلیظاً مقابله بکنیم باید بگوییم عقو همان عبارة اخرى میثاق غلیظ است، میثاق یعنی وثوق و چسباندن به همدیگر، ربط دادن، توثیق تاکید که این از آن جدا نمی شود، اضافه بر این که باید میثاق باشد، قرارداد باشد، عقد باشد، الان هم گاهی میثاق های اجتماعی می گویند، یک نوع قرار داد باشد این باید کاملاً غلیظ هم باشد، غلیظ در این جا یعنی کاملاً دقیقاً بیان کننده باشد.

پرسش: این در تمام عقود است

آیت الله مددی: در تمام عقود است.

پرسش: آیه برای ازدواج است

آیت الله مددی: می دانم خبر دارم، و قد اخذنا ضمیر مونث است، با آن آیه اوفوا بالعقود چون قرآن یک واحد بیشتر نیست که، یعنی هدف اساسی این بوده که عقد باید آن میثاق، ما روایت صحیحہ داریم، حالا صحیحہ هم می شود گفت، به یک معنایی بعضی مناقشات شاید در آن باشد که عقد را به معنای عهود گرفته، عقد با عهد فرق می کند، یکی نیستند.

در خود بیع هم دو مکتب کلی وجود دارد، یک مکتب که می گوید بیع تعهد است و ملک حاصل نمی شود و عرض کردیم این این طور نیست که خیال بکنید لفظ است مثلاً گفته تعهد مرادش تملیک است، گفته تملیک مرادش تعهد است، نه! این ها رویش حساب شده، اصلاً ما در شرح قانونی که خواندیم نکته این بود که در یونان قدیم وقتی آمدند گفتند بیع تملیک با یک مشکل برخورد کردند چون یواش یواش بردگانی که از کشور های دیگر می آمدند، در جنگ ها برده می آوردند غیر یونانی بودند، غیر رومی بودند، خب این ها هم خرید و فروش می کردند، از آن ور می خواستند بگویند این ها حق ملکیت ندارند، آمدند چکارش کردند؟ آمدند تملیک را تعویض به تعهد کردند، این نکته فنی دارد یعنی این طور نیست که خیال بکنید یک مطلب لغوی پیدا شده است، این ها آمدند تملیک را برداشتند گفتند ما تعهد می دهیم، من تعهد می دهیم به این غیر یونانی که مثلاً این کتاب داد، بعد که آن کتاب را داد و پول را گرفت بعد از او مالک می شود چون می خواستند این قانون را هم حفظ بکنند که تملیک به غیر یونانی بشود، به اصطلاح ما به بیگانگان و اجانب نشود یعنی این نکته قانونی دارد، نکته حقوقی دارد، این خیال نفرمایید مجرد لفظ است، پس در حقیقت این بود که میثاق غلیظ به تعبیر آیه ای که در نکاح است، اوفوا بالعقود که در سوره مائده است، این مراد این بود که اگر شما یک معنایی را قصد کردید آن معنا را که باید آن معنا به نحوی بشود که به این دو طرف محکم بشود، گره بخورد، استیثاق یعنی عقد موثقی باشد. اصلاً وثق را حتی در وقتی که زندانی را غل و زنجیر به پایش می انداختند کان موثقاً بالحدید، چون اگر در اتاق زندانی بود ممکن بود فرار بکند، این را با آهن می بستند که این دیگر فرار نکند، یا آهن سنگین به پایش می کردند غل به اصطلاح یا جامعه که گردن و دست را به هم می بستند یا زنجیر که پایش را زنجیر می بستند یا به دیواری یا به جایی یا آهنی که این نتواند، و کان موثقاً بالحدید، موثق به این معناست، این ها در فکر بودند که ما بیاییم از نظر قراردادی این قرارداد را محکم بکنیم که قابل برگشت نباشد.

.....

چطور با غل و زنجیر طرف را زنجیر می کردند که فرار نکند این باید با قراردادی که می شود طرف را محکم ببندند که زیرش نزنند، معنای اوفوا بالعقود در حقیقت این بود، اصلا معنای عقد این بود و لذا عرض کردیم ما وقتی که به مجموعه آیات و روایات و کلمات فقها و تلقی دنیای اسلام نگاه می کنیم انصافا در تلقی دنیای اسلام بیع عقد است نه تعهد، بیع تعهد نیست، همین الان هم کشور فرانسه و چند تا کشور را خواندیم که همین الان هم تعهد می دانند. پس این نکته را دقت بکنید که این ها زیر بنای فکری دارند.

اگر این نکته روشن شد آن ها می آمدند می گفتند شما بیااید در باب عهود خیلی دنبال لفظ نباشید ببینید مقصدتان چیست، اگر آن مقصد حاصل شد ولو به لفظ دیگر این همان عقد است، آثار آن عقد را دارد و لذا اگر گفت وهبتک هذا الثوب بهذا القلم لاین حقیقتا بیع است، حالا البته قائل این مطلب که حنفی است که ابوحنیفه قائل به خیار مجلس نیست، اگر بیع بود خیار مجلس دارد، خیار عیب دارد، اگر یک طرفش حیوان بود خیار حیوان دارد، ولو به لفظ وهبت گفته، ولو در هبه خیار نیست، حتی بعد از تصرف که ملک حاصل می شود اما در این جا چون حقیقتش، آن نکته فنی روشن شد؟ چون نکته فنی این بود که ملک بر دو طرف پیدا می شود این بیع می شود و آثار بیع را دارد اما کسانی که دنبال العقود بودند به این معنا که باید عقد باشد می گوید بله شما قصد این معنا کردید اما لفظی را که آوردید این لفظ در لغت غرب وضع شده برای عقدی که تملیک مجانی است نه فقط تعهد نیست، یک تملیک مجانی است، آن وقت تملیک شما مجانی نبود بعوض بود پس این بیع نیست، هبه هم نیست، چون بیع الفاظ خاص خودش را دارد، هبه هم عقدی است که آثار خاص خودش را دارد و لذا در حقیقت ما در بحث هبه هم که شیخ متعرض شدند عرض کردیم که بعید نیست که این طور بگوییم اصولا اگر به لفظ هبه آمد این منحل می شود به دو تا هبه، و باید عرف مساعد با این انحلال باشد، و لذا دو تا عقد می شود، هبه معوضه مال به ازای عوض نیست، هبه به ازای هبه است، اگر ما این را هبه معوضه بگیریم باید این جور معنا بکنیم که من این لباس را به تو هبه می کنم و قرار می گذاریم، اتفاق می گذاریم، لکن چون این وعده به اصطلاح لازم الوفا نمی شود مگر با تعبد شرعی، با هم قرار می گذاریم که شما هم به من آن قلم را هبه بکنید، ببینید هبه در مقابل هبه، عقد در مقابل عقد، نه این که به مجرد عقد این مالک بشود، این باید هبه بکند، یعنی وهبتک هذا الثوب بهذا الدرهم این را باید بگوییم تحلیلش می کنیم به دو تا هبه

نه به یک هبه، و اثرش نقل ملک باشد، یک هبه می کند ثوب را به او و یک هبه هم می کند آن قلم را به این، بگوییم این مثلا این جور، مثل این که می گوید این نان را از طرف من صدقه بده، این وقتی می گوید این نان را از طرف من صدقه بده یعنی تو وکیل هستی از طرف من این نان را بخری به حساب من، به وکالت از من، بعد باز به وکالت از من صدقه بدهی یا اعتق عبدک عنی به قول قدیمی ها یا تصدق بمالک عنی، اصلا تصدق بمالک عنی نمی شود چون مال آن است چطور می شود صدقه از طرف من حساب بشود لذا آمدند ملتزم شدند در حقیقت در این جور جاها، این در حقیقت یک نوع توکیل است، می گوید تو وکیل هستی از طرف من این مالت را به من بفروشی من مالکش می شوم آن وقت از طرف من شما صدقه بدهید، اگر گفت وهبتک هذا الثوب بهذا الدرهم هم این طور باید باشد، یک هبه من می دهم و یک هبه تو می دهی دو تا هبه است، دو تا عقد است.

پرسش: جز اقسام هبه گرفتند. عقد واحد است

آیت الله مددی: اگر عقد واحد است باطل است،

پرسش: آقایان که

آیت الله مددی: ما که با آقایان کار نداریم. بله روی فقه احناف که عبرت را به مقصد گرفتند درست است و بیع هم هست.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: قاعدتا این طور است. خود شافعی مخالف است، محقرات را ما قبول کردیم. در محقرات یا غیر محقرات ندارد، عمده این است که اگر این استیلا جوری باشد، این عمل در خارج استیلا جوری باشد که قائم مقام عقد لفظی می شود درست است و إلا ما کلمه محقرات نداریم، ما اصطلاح محقرات نداریم. چون می گویم در این ها جای لفظ می نشیند یعنی در عرف اما اگر آمدیم گفتیم نه عرف هم این جا مختلف است، شما پول را می گذارید نان را بر می دارید، می روید صاحب نان می گوید برگردان، پولش را بیاور می خواهم به یکی دیگر بفروشم، شما به او چه می گویید؟ می گوئید من خریدم، اگر واقعا عرف فهمید درست است.

پرسش: خیار مجلس می شود، خیلی فاصله نمی افتد

آیت الله مددی: خیار مجلسش هم ساقط شد، در آن روایت دارد که چند قدم بلند شد رفت فخطوت خطوات، چند قدم رفت، ده متر هم آن ور رفت، گفت آقا برگرد نان را بده من می خواهم به یکی دیگر بفروشم، اصلا این سوال درست است؟ اصلا تمام بحث معاطات مال همین است برای این که این جا در اختلافات گرفته است، این باید به حدی برسد که این مردم و این عرف بگویند فروختیم، من برداشتم یعنی فروختیم، این باید به این حد برسد، اصلا معاطات را ذکر کردند، این فرع را ذکر کردند، به نظرم می رسد در مجموع نوی دیدم، جایش را نمی دانم یا در کتاب همین آقای سنهوری دیدم.

پرسش: این حرف را در نکاح هم بزنیم

آیت الله مددی: فرق نمی کند.

و لذا هم شافعی هم می گوید مطلقا لفظ می خواهد، محقر و غیر محقر ندارد

پرسش: من کار به شافعی ندارم

آیت الله مددی: نه، می خواهم بگویم دنیای اسلام این طور نبوده که این را مسلم بگیرد و ما هم الان واقعا مشکل داریم، این باید به حد ظهور برسد، عرف می فهمد نود درصد مردم، صد درصد مردم می فهمند که من این را از تو خریدم، اگر خریدم دیگر حق رجوع نداریم، خیار مجلس هم که باطل شد، من جدا شدم باطل شد.

پرسش: اگر شما چنین اطلاقی را قبول دارید در نکاح معاطاتی هم همین حرف را بزنید.

آیت الله مددی: ما نکاح معاطاتی را هم باطل می دانم

پرسش: می خواهم بگویم که ما یا باید مطلقا قبول بکنیم، این که شما می خواهید عقد را میثاق غلیظ می خواهید معنا بکنید

آیت الله مددی: ظاهرش این طور است.

پرسش: معاطات را به نحو کلی باید مردود بدانید.

آیت الله مددی: خب می دانیم

پرسش: یا معاطات را هر جایی که به قول شما جایی لفظ می نشیند باید قبول بکنیم.

آیت الله مددی: چون نکاح نمی شود، نشده، در محقرات شده،

پرسش: اگر در یک جامعه ای بشود

آیت الله مددی: چون نکاح خاصی است مثلاً الان در خود انگلستان یک جور نکاح را قبول دارند که زن و شوهر با هم زندگی بکنند

عقد هم نخوانند

یکی از حضار: ازدواج سفید

آیت الله مددی: حالا شبیه ازدواج سفید، نه یک جور دیگر است یعنی قانون آن را اجازه می دهد، کلیسا نمی آورند عقد بخوانند لذا

بچه های این ها را هم قانونی می دانند ولو به نظر ما چون عقد نخوانند به اصطلاح ولد الزنا حساب می شوند اما آن ها قانونی می

دانند، یک نحوه قانونی است که ممکن است یک زن و مردی با هم توافق کردند با هم زندگی بکنند بچه ها هم مال خودشان باشد اما

کلیسا نروند، خود دولت این را قبول دارد

پرسش: چون جامعه قبول کرده، دولت بر اساس جامعه است.

آیت الله مددی: به هر حال در خود انگلستان قانونش این نوع نکاح را قبول کرده، نه این که نکاح معاطاتی صحیح است، این خودش

یک نحوی است، در جامعه جا می افتد، آن وقت این در جامعه ما جا نیفتد یعنی در فقه ما جا نیفتاده است، حالا طرفین قبول بکنند

قبول طرفین کافی نیست، تا میثاق غلیظ نشود کافی است، آن ها میثاق غلیظ نمی خواهند، می گویند رفتیم با همدیگر زندگی کردیم.

پرسش: برای آن ها ما می توانیم این را بگوییم؟

آیت الله مددی: از باب روایتی که إن لكل قوم نکاح می شود گفت.

پرسش: هر فهم عرفی اگر نسبی باشد

آیت الله مددی: اجازه بدهید من مطلب را تمام بکنم.

این مطلب این مثالی که در کتاب مجله آمده بود این مثال که وضعش روشن شد که از نظر ما باطل است مگر به هبه معوضه برگردد که دو تا هبه می شود، دو تا عقد است اصلاً نه این که تملیک حاصل است و این نکته عرض کردیم من فکر می کنم دیگر روشن شد، بحث سر اولاً اعتبارات ادبی بود، اعتبارات ادبی را این شا الله روشن شد، این اعتبار یک سخی دارد تا ابراز نشود اعتبار نیست، آنی که شما در افق نفس گرفتید مجرد خطور است، تصورات است، آن اعتبار نیست، آنی که در افق نفس گرفتید، این ها چه می خواستند بگویند؟ بگویند آنی که در افق نفس گرفتید همان اعتبار است، اینی را که شما اعتبار می کنید زید شیر است همین اعتبار است، توضیح دادیم، اعتبار همیشه نکته می خواهد، بدون نکته اصلاً اعتبار نیست، چون این توضیحات را آقایان ندادند، چون اعتبار تصرف است و خلاصه تصرف به این است که چیزی که نیست را هست می کنیم. این چیزی که نیست را هست می کنید حتماً باید نکته داشته باشد چون چیزی که نیست نیست دیگر، یعنی چه هستش می کنیم؟ آن نکته عبارت است از تاثیر در احساس، این تاثیر در احساس با لفظ تحقق پیدا می کند، نکته اش با لفظ است. خوب دقت بکنید، این نکته اش تاثیر در احساس است، وقتی شما به کسی می گوئید آقا پاشو آب بیاور هر جور می خواهید تصور بکنید، یکی از تصورات این است که شما ببینید این بچه شما اراده این که آب برای شما بیاورد نداشت، شما با امرتان چکار می کنید؟ ایجاد اراده می کنید که اسمش را غرض ادنی گذاشتیم که این ایجاد اراده دائماً بر انشاء بار می شود، اینی که می گویند تخلف منشأ از انشاء نمی شود این مراد است، وقتی می گوئید آب بیاور یعنی در آن ایجاد داعی می کنید، می خواهید برای او ایجاد اراده بکنید، پاشد برای شما آب بیاور، این چون نبود، عین همان اعتبار ادبی. آن نکته ای که در اعتبار ادبی گفتم بعینه در اعتبارات قانونی هم می آید.

پرسش: اگر منبعث نشود چه؟

آیت الله مددی: چون عامل حر است،

پرسش: یعنی جدا می شود؟

آیت الله مددی: جدا می شود، آن غرض اقصی می شود.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: ما بعث ایجاد می کنیم، انبعاث چون خودش فاعل مختار است توسط فاعل مختار لازم نیست انبعاث بر آن بار بشود.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: اعتبار شدنش به چیست؟ البته هدف نهایی و هدف غایی آن است یعنی هدف نهایی آب است، وصول آب است، چون هدف نهایی آن است ممکن است در این انشای شما آن هدف نهایی تاثیر گذار باشد، این را ما مفصل چون از دیدگاه خاص خودمان را در بحث مقدمه واجب آن جا مفصل متعرض شدیم چون از این راه هایی که آقایان گفتند دیگر یک شرح دیگری دارد که آن فعلا باشد.

پرسش: می خواهید بفرمایید که ایجاد انشاء به لفظ است؟

آیت الله مددی: بله، انشاء ایجاد با لفظ است، آن وقت شما می خواهید ایجاد داعی بکنید، ببینید من می خواهم ایجاد داعی بکنم ایشان بلند بشود برود آب بیاورد، شما در افق نفس داعی را درست کردید، این فکر را کردید، این هیچ در آن ایجاد نمی کند، آن بلند می شود داعی در او ایجاد می شود؟ خب نمی شود، در این جا وقتی گفتید پاشو آب بیاور ببینید خوب دقت بکنید شما وقتی می خواهید اعتبار بکنید این نکته فنی این است که یک چیزی که نیست می خواهید هستش بکنید، دو: این باید دارای نکته ای باشد، بدون نکته این کار را نمی کنید.

پرسش: این داعی می شود؟

آیت الله مددی: این اسمش داعی می شود، نه داعی، یعنی آن نکته ای که به خاطر او این تصور را کردید

پرسش: آن غرض به خاطر داعی است

آیت الله مددی: حالا اسمش را غرض بگذارید، این را ببینید دو تا غرض هم هست غرض اقصی و ادنی، شما غرضتان یعنی نکته، حالا اسمش غرض چون در مقام امر این طوری است، در هر تصرفی چه اعتبار ادبی و چه اعتبار قانونی اگر نکته ای نباشد تصرف نمی

کنید و فرق با اعتبار و انتزاع هم همین است، هم در اعتبار هم در انتزاع نکته هست اما در انتزاع چیزی اضافه نمی کنید در اعتبار می کنید، این را خوب دقت بکنید، شما سقف را نگاه می کنید و من را نگاه می کنید، این نکته را می بینید می گوئید فوقیت اما چیزی جعل نمی کنید، اما اگر دیدید که می خواهید زید پسر تان با فلان شخص نباشد، ببینید می خواهید با او رفاقت نکند یک نکته در نظر می گیرید مار بد، می گوئید این رفیقت مار بد است، این را ایجاد می کنید، این فرق انتزاع است، ببینید چه شد؟ در انتزاع و در اعتبار در این نکته با هم شریک شدند، هر دو نکته می خواهند، شما سقف را نگاه کردید می گوئید فوقیت، این زمین را نگاه کردید می گوئید تحتیت، این دیوار را نگاه کردید یمین و یسار، آن یکی ساعت را حساب کردید مقابل، ببینید یک نکته ای را می بینید طبق آن نکته با وجود طرفین یک عنوانی را در می آورید این انتزاع می شود اما چیزی اضافه نمی کنید اما در اعتبار چیزی اضافه می کنید، زید را به لباس شیر در می آورید و این را اضافه می کنید اما این هم مثل انتزاع نکته می خواهد لذا منشا این تصور شده است که انتزاع با اعتبار یکی است، نه اعتبار با انتزاع دو تاست، اعتبار ادبی هم همین طور است، اعتبار قانونی هم همین طور است، همین حرفی که از مرحوم آقای علامه نقل کردیم که اعطاء حد شیء لغیره حرف قشنگی است، این اعطاء حد شیء، فقط ایشان در اعتبارات ادبی، اعتبارات قانونی هم همین طور است. اعتبار قانونی فقط این طوری است که شما چیزی که نیست می خواهید هستش بکنید، آن که نیست چیست؟ اراده آب آوردن برای شما، این را می خواهید حذف بکنید این می شود اعتبار، ما اسمش را اعتبار می گذاریم به این لحاظ، مثل این که شما زیدی را که شیر نیست شیر قرار می دهید اسم این اعتبار است، مرحوم آقای طباطبائی گفته در تاثیر احساسات، این حرف ایشان درست است اما در اعتبارات ادبی، در اعتبارات قانونی تاثیر احساس نیست، اشتباه نشود. شما اگر یک گوشتی این جا باشد بهش بگوئید این میته است، این گند است، این مردار است، این تاثیر احساس است نخورید اما اگر بخواهید بار قانونی بکنید بگوئید این مردار است بیعش درست نیست، نماز ندارد، آثار می خواهیم بیاوریم این قانونی می شود. اگر شما آثار قانونی آوردید اعتبار قانونی می شود، اگر مجرد تاثیر احساس و تحریک احساسات می شود این اعتبار ادبی می شود پس در هر دو یک نکته مشترکی است:

یک: هر دو ایجاد امری که نیست.

دو: هر دو نکته دارد، روی نکته ای باید این کار را بکنید، این تصرف شما نکته می خواهد.

سه: تا ابراز نشود آن نکته بار نمی شود.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: قطعا دیگر، اعتبارات قانونی حکم بار می شود،

پرسش: نه کلا همه احکام شرعی را

آیت الله مددی: فقط عرض کردم مثلا دیدم بعضی عبارات اهل سنت، من به همه شان نسبت نمی دهم، مثلا می گوید حکم وضعی اعتبار نیست، اخبار است، حکم انشائی، حکم مولوی جعل است، اعتبار است، همین مثال را چند بار ظاهرا در درس گفتیم، ما گاهی تکرار می کنیم آقایان اشکال می کنند که تکرار کردید، چون این مباحث سنگینی است انصافا در کل فقه خیلی تاثیر دارد مثلا اقم الصلوة لدلوك الشمس، اقم الصلوة را اعتبار می دانند دلوك الشمس را اخبار می دانند.

پرسش: انتزاعی است؟

آیت الله مددی: نه اخبار است، خبر را می دهد که وقت نماز ظهر است، این خبر می دهد. شرط را شما انتزاع می کنید و إلا می گوید اصلا اعتبار نکرده. دارد بیان می کند، آنی که اعتبار کرده شما را بعث می کند همان اقم است، لدلوك الشمس اخبار است، همین مثال واحد من را دقت بکنید، این بقیه احکام وضعی را هم روی این منوال حساب بکنید، حکم مولوی را اعتبار می داند، حکم وضعی را اخبار می داند. مرحوم آقا ضیا تقریبا چیه است، حکم وضعی را اعتباری می داند حکم مولوی را واقعی می داند، اعتبار نمی داند، حرف مرحوم آقا ضیا این است که، چند دفعه هم تا حالا نقل کردیم، مشهور علما هم هر دو را اعتباری می دانند و هو الصحيح عندنا، هم مولوی اعتباری است هم وضعی اعتباری است، حالا این چون بحث های کلی است من اگر تکرار می کنم برای این که با ذهن شما دائما مانوس بماند.

پس بنابراین تا این جا روشن شد شما در حکم اعتبار می دانید یعنی نیست را هست می کنید اما از یک زاویه معین، تا بیان نشود آن زاویه اثر نمی کند، آن بیان چیست؟ می گوید آب بیاور، این آب بیاور به چه معناست؟ به این معناست که در شما ایجاد اراده، روشن شد؟ این تفسیر مشهور است.

تفسیر آقازیا چیست؟ می گوید این جا امر واقعی است، اعتباری نیست، آقازیا می گوید وقتی شما به پسران می گوید آب بیاور یعنی من آب می خواهم، خواستن آب امر واقعی است، اعتبار توش نشده است. دو: این را ابراز کردید که من آب می خواهم، این ابراز هم امر واقعی است مثل خبر، سه: فرزند شما باید آب بیاورد، این را روی لزوم طاعت ابوین و لزوم طاعت مولی است و این ربطی به این چیز ندارد، این امر خارجی است، عبد باید مراد مولی را انجام بدهد، این ربطی به انشاء ندارد، روشن شد؟ پس الان یک کلام آب را بیاور معلوم شد که مثل آقازیا یک جور تفسیر می کند مشهور جور دیگری، مشهور خب این را مولوی می دانند، اعتباری می دانند، سر اعتباری بودن این است که شما می خواهید ایجاد داعی و اراده بکنید، به مجرد این که مراد خودتان را بیان بکنید نیست. روشن شد؟ به مجرد این که مراد خودتان را بیان بکنید نیست، و لذا فکر می کنم آقازیا همین گیر را کرده که لفظ را جنبه ابراز برایش گرفته، ما می خواهیم بگوییم در باب انشاء لفظ فقط ابراز نیست، ایقاع هم هست، چرا؟ چون اعتبار به لحاظ آن نکته است، آن نکته هم بدون ابراز بار می شود نه این که بدون آن نکته ابراز هست یعنی اعتبار هست و نشد، اصلا اعتبار نیست چون قوام به این نکته است، قوام اعتبار به این است که من در شما ایجاد داعی بکنم، این ایجاد داعی، البته غربی ها می گویند شما به پنج نحو می توانید ایجاد داعی بکنید، به لفظ هست، به اشاره هست، به فعل هست، به نوشتن هست، به سکوت هم هست، این بحث هایی که خواندیم اما اگر این تصور ما درست شد که میثاق غلیظ، انصافش میثاق غلیظ منحصر به لفظ است

و صلّی الله علی محمد وآله الطاهرين